



۲۰۱۸/۰۳/۱۲



تلخیص و تنقیح : انجینیر: شیر- ساپی

## مقدمه بر سیاست نیمه کاری سیاست - ق 4

تفاوت نقد با تهمت زنی!

"دزدیهای رحمان بابا از حافظ شیراز" (از داکتر صبور الله سیاست)

قسمت چهارم - فارس و بررسی زبان فارسی در خراسان بزرگ؟

جست و جو در اسناد کهن شرق میانه‌ی پیش از ظهور داریوش، به قصد یافتن نام و عنوان و سرزمینی برای فارس و فارسیان، مطلقاً با ناکامی مواجه است تا آنجا که در تنها سند بازمانده از کورش، یعنی گل نبشته‌ی بابلی او نیز نامی از خطه و یا قوم فارس برده نمی‌شود و بنا بر آنچه اینک به دست داریم، مانند مجموعه‌ای از ابنیه و سنگ نگاره، نظیر یافته‌های تخت جمشید و نقش رستم و کورنگون و سیوند و تنگ سروگ و غیره، می‌توان با یقین کافی مدعی شد که سرزمین کنونی فارس بخش کوچکی از امپراتوری کهن ایلام بوده است.

اما تا امروز و هنوز، علی‌رغم زیر و رو کردن سراسر اقلیم فارس، حتی کاسه‌ی سفالینی نیافته‌ایم که معرفی آن به عنوان دست ساخته‌ای از فارس کهن پیش از هخامنشی میسر باشد.

به احتمال زیاد، این کلمه‌ی «فارس» تلفظی از واژه‌ی «فریسی» است که نام فرقه‌ی بزرگ و مهمی از یهودیان جنوب ایران است که از زمان شلمانصر سوم در آن منطقه زیسته‌اند. قومی که بنا بر متن کنیه‌ی بیستون، حتی با داریوش جنگیده‌اند و بر علیه او شورش کرده‌اند، که با این اشاره می‌توانیم داریوش را از فرقه‌ی یهودیان «صدوقی» بدانیم که پیوسته با فریسیان در اختلاف بوده‌اند.

اینک در شرق ایران مجموعه‌ی زیستی مستقلی را شاهدیم که در تمام اجزاء و شاکله، اختلاطی از فرهنگ و زبان هندیان و قبایل مختلف افغان و ترکان و ازبکان و تاجیکان خراسان است. آن‌ها از تیپولوژی، زبان، آداب و رسوم، لباس، خوراک، رقص، آواز و باورهای ویژه‌ی سود می‌برند، که عمق قبول آن بیش از دویست کیلومتر به داخل ایران نیست. به محض عبور به سمت غرب، از شهری نیشابور، حوزه‌ی فرهنگ شرق ایران در تمام زمینه‌ها بسته و حیطه هستی مستقل دیگری پدیدار می‌شود. که کمترین ارتباطی با نمودارهای تجمع شرقی ایران ندارد.

**خراسان** - "خوردستان (خور+ستان = سرزمین مطلع خورشید)" بوده‌است که بر اثر دگرگونی زمان و شاید از باب برابری نگارش به خراسان تبدیل شده‌است. کلمه‌ی خراسان در متون کهن به معنی مشرق (خاور) در روبروی مغرب (باختر) به کار رفته‌است. از این دیدگاه، خراسان بزرگ اسکان و جایگیری یهودیانی خاور بود.

عنوان خراسان بزرگ از قمیزهای ایرانیگری رایج است. هیچ ساکن ماورا'النهر، خود را خراسانی نمی‌داند. آن‌ها غالباً از یک اند و اهل خبوه و مرو و بخارا و سمرقند و بلخ، هرات و خوارزم} و غیره خطاب می‌شوند. اما از این که اشاره به خراسان بزرگ از نظر جغرافیایی و برای خواننده‌ی ایرانی راهنمایی کننده‌تر از ماورا'النهر است، در گفتارها و نوشتارهای درون اقلیمی کاربرد عنوان قلابی خراسان بزرگ بسیار مصطلح و دل چسب می‌نماید. در ماورا'النهر عمدتاً رد مستمر عبور زندگی تاریخی به تمام اشکال خویش دیده می‌شود.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼونه: دلپکني د ليکنيزې بڼې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکې په څير و لولئ

یهودیهها از ۷۰۰ سال پیش از مسیحیت و تبعید نخستین به شرق در بین ملل شرقی پراکنده بودند. اینها در افغانستان و خراسان و قفقاز و سراسر شمال و جنوب پراکنده بودند، چنانکه حتی خودشان با اسناد و مدارک و نقشه می گویند.

خراسان در اوائل قرون اسلامی اترافگاه یهود بوده، ملاحظه کنید خراسان صدر اسلام و به خصوص شهری که یهودیان حیلہ گرانه نیشابور معروف کرده اند، منشاء و منبع تمام اسناد شعوبی از شاه نامه تا مجموعه ی تولیدات صوفیگری و عرفان و در روزگار ما درویشی و فرقه بازی های دیگری است که از صفویه تاکنون جایگزین تصوف کرده اند. نیشابور و حوالی آن در اختیار مهاجران یهودی بوده و حکومت آن منطقه را نیز یهودیان می گردانده اند. به این مسئله صریحا در کتاب «سفرنامه ی رابی بنیامین تودولایی» اشاره شده است.

«ساکنین شهرهای اطراف نیشابور از ۴ قبیله یهود اند: قبیله های دن، زبولون، آشور و نفتالی. این قبایل اولین تبعیدیانی بودند که شلمنصر آن ها را تبعید کرد.

**خیوه**، شهر بزرگ تجاری بر ساحل رود جیحون که مردم از تمام نقاط به آن جا می آیند و یک منطقه ی یهودی نشین متشکل از ۸۰۰۰ خانواده دارد. این سرزمین بسیار وسیع است.

**سمرقند**، در شهر بزرگی که ۵۰۰۰۰ خانواده یهودی زندگی می کنند و شاه زاده، رابی عبادیه در رأس آنان است. در میان این خانواده ها حکما و افراد ثروتمند، بسیار است.

عبور از سرزمین این قبایل ۲۱ روز طول می کشد. شهرها و قلاع مستحکم آن ها بر رشته کوهی است که رودخان جیحون راه ورود به آن را از یک طرف کاملا بسته است. هیچ قدرت بیگانه بر آن ها حکومت نمی کند و فرمان روی آن یک شاه زاده یهودی است به نام رابی یوسف امرخه ها - لوی» (سفر نامه رابی بنیامین تودولایی، ص ۱۲۷)

سران جامعه یهودی نمی خواسته اند که یهودیان کاملا با فرهنگ محلی آمیخته شوند. نحوه زندگی جوامع یهودی که آن ها در بین خود می زیسته و یک جامعه نسبتاً بسته داشته اند که این شیوه زندگی از نظر اجتماعی علل تاریخی و امنیتی دارد و همین پدیده در مورد یهودیان اکثر کشورها در آن دوران، از شرق و شمال آفریقا تا اروپای شرقی صادق است. یهودیان در این محله های خود با غیریهودیان در ارتباط چندانی نبوده اند و رابطه ها بیشتر جنبه داد و ستد بازرگانی داشته است.

این اوضاع ارتباطات در اقلیمی است که نمود اسلام در ایران را از آن آغاز می کنند، چنان که نمایه تجمع های ضد اسلامی را نیز در اوام موجود، باز هم از خراسان می گیرند و منطقه ای فاقد بار انداز و اطرافگاه بین شهری را، در تاریخ نوشته های موجود، کانون تجدید استقلال سیاسی ایران پس از به اصطلاح هجوم عرب می گویند، سیاه جامگان و سپاهیان بی شمار عباسی را از آن جا به تختگاه بنی امیه می فرستند، می گویند زبان فارسی در آن سرزمین زاده و بالیده، شاعران و حماسه سرایان بزرگ: رودکی، فردوسی، سنایی، عنصری و خیام از آن سر بر آورده و خواجه نصیرالدین طوسی، خوارزمی، بلخی، ابوریحان و مولوی در آن جا ظهور کرده اند، مرکز استیلای هارون الرشید و امین و مامون می شمارند و داستان های مفصل فرقی دیگر که بی وقفه درباره ی این اقلیم زمزمه می کنند.

این هیاهوی تاریخی و این همه آمد و رفت سرداران شمشیر دار و حکما و علما و مجاهدین ملی و مذهبی و خواب و خیال تمام نشدنی و شبانه روزی و بدون مهلت و مکث، آیا بر روی زمین نشانه ای همزمان، در اندازه خوابگاهی برای زندگانی و یا مرگ سلطان محمود و طغرل سلجوقی یا نمازخانه ای کهن، برای این همه زعم بزرگوار و خلفای غدار و تابعین عباس و پیروان ابومسلم و طاهریان و غوریان و غزنویان و خوارزم شاهیان و این و آن، به جای مانده است؟! مسلم بدانید که خیر. این همه مطلب را در کتابها نوشته، یا در ابیات شعر و دیوانی گنجانده اند، یا چند سکه ای با نام آن ها در کیسه و کوزه ای یافته و یا در پرده ی رنگین و پر از غمزه مینیاتوری نقش کرده اند! کاری که نه فقط اجرای آن در هر زمان و

د پانو شمیره: له 2 تر7

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

مکان و به اراده و امکان و اهداف و امیال هرکسی میسر است، بل در زمره آن عوارض و آثار فرهنگی نام برده می‌شود، که پیشاپیش و برای اثبات صحت و سلامت خویش، به معرفی مظاهر و زمینه‌های اقتصادی و سیاسی لازم و کافی و منطبق نیازمند است، که در مورد خراسان، تا زمانی معین، بازمانده‌ای در اندازه دارنده دکمه و دستگاهی نمی‌بینیم. اما چنین سرزمینی، تا قرن‌ها پس از طلوع اسلام، نه فقط جاده و کاروان سرا ندارد، که نشان از مسجد و سجده گاهی هم برای مسلمانان، در آن نیافته‌ایم.

اسلام از آغاز با گام‌های آهسته ولی استوار، متکی بر فخامت و قیمت آیات قرآن، بر اندیشه‌های آزاد در سراسر جهان ورود کرده و همچنان ورود می‌کند. این که یهودیان کلنی‌های قدرتمند و در مواردی مجهز و منحصر در ایران داشته‌اند مانع مسلمین نبوده است تا پایگاه‌هایی را در قلب تجمع آن‌ها بنا کنند. همین است که گرچه بسیار دیر، ولی در نیشاپور به کلی یهودی‌نشین هم، سر انجام گلدسته‌های مسجد جامع مسلمین قد می‌کشد. آغاز نهضت ساخت مساجد در خراسان را از قرن هفتم هجری می‌بینیم، در مشهد فقط یک مسجد و آن هم از ضمام بارگاه امام رضا و از آثار قرن هشتم بریاست.

"حبیب لوی" (یهود ایرانی بود. از آثار وی تاریخ جامع یهودیان ایران است.) از جزء جزء تاریخ یهود ایران و منطقه با خبر است و نیک می‌داند که سراسر خراسان بزرگ را بقایای یهودیان به شرق گریخته‌ی پر کرده‌اند، همین خراسان را خاستگاه فارسی دری می‌دانند، اما برای پی بردن به اساس این موهومات کافی است توجه کنید که اینک در این زادگاه اولیه‌ی زبان فارسی تمامی مردم به ترکی صحبت می‌کنند. آن دربار سامانیان که گویی در آن زبان دری رواج داشته، جز اهالی همین کلنی‌های به هم فشرده‌ی یهود در ماوراءالنهر نبوده‌اند که زبان بومی خود را، با شاخه‌های متعدد آن، که امروز زبان فارسی نام داده‌اند، همراه گروه‌های کاری، در عهد به اصطلاح صفویه، به ایران فرستاده‌اند.

اینک به تغییرات پس از اسلام، در مربع عظیم و پهناور و باز هم خالی از زندگی، در درون این قاب مهاجر نشین، با اضلاعی به طول ۸۰۰ کیلومتر بپردازم، که با برداشت‌های کنونی، ایران مرکزی خوانده می‌شود. مربعی که علی‌رغم گستردگی غول‌آسا، مورد عنایت طبیعت نبوده و نیست، نزدیک به تمامی آن لم‌یزرع است و جز زاینده رود، نهر بزرگ دیگری در آن جریان ندارد. در واقع موقعیت این مربع کویری پهناور، نه فقط جذابیت طبیعی فراخوانی مهاجر به درون خویش را نداشته، بل خود اصلی‌ترین علت جدایی و انزوای اجتماعات لرزان و تازه تشکیل شده پس از اسلام، در حواشی محدوده‌ای بوده است، که اینک ایران نامیده می‌شود.

زیرا نبود ایستگاه‌های متوالی، در درون این مربع، به صورت شهرهای بزرگی که داد و ستد فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، ایجاد راه‌های ارتباط و درهم‌آمیزی اقوام را سهل و ناگزیر کند، دور افتادگی و انفراد جوامع مهاجر نشین نخستین را موجب شد و بدین ترتیب نقاط قابل تجمع، در این مربع را، که پاسخگوی نیاز جمعیتی در اندازه اطلاق نام شهر باشد، از دیرباز تاکنون، جز در چند حوزه مختصر و نو نیافته‌ایم که به نسبت پهناوری مربع، بسیار ناچیز می‌نماید: حوزه ری، حوزه کاشان و قم، حوزه اصفهان و حوزه یزد.

نبود نشانه‌ی مستقل و محکم هویت شناسانه، از آن دست که در تجمع‌های مهاجر نشین اطراف ایران می‌یابیم و نیز فقدان فرهنگ و نمایه‌های تولیدی و هنری و سنتی و باورهای دیرینه و لباس و به ویژه موسیقی و درهم‌آمیزی تیپولوژی انسانی در این مربع، معلوم می‌کند که برآمدن شهرهای مختصر و معین، در محدوده مرکزی ایران، یک اتفاق ثانوی و متعاقب بسته شدن پروسه‌ی تمرکز در چهار چوب اطراف ایران است و هویت بومی کهن و حتی مهاجرانه پس از اسلام ندارد. درک و دریافت از موقعیت تمدنی این مربع مرکزی، در سده‌های میانی تمدن اسلام، چندان دشوار نیست، باز ساخت ایران پس از اسلام، به مدد امواج مهاجرین و همسایگان میسر شده و باز یافت کم‌ترین نشان از بومیان کهن این خطه، پس از قتل عام پوریم، جز مانده‌هایی از لوازم زندگی و اجساد پراکنده، در بقایایی سوخته و ویران، ممکن نبوده است.

د پانوی شمیره: له 3 تر7

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

زبان فارسی، پس از اسلام و به تدریج، یهودیان در میان اندک مهاجرین و اهالی و از مبدا خراسان رایج کرده اند. تمام این مطالب به سادگی و با اسناد و استنادهای متعدد قابل اثبات است و به طور کلاسیک فقدان اتیمولوژی و نیز نداشتن دستور زبان از کلاسیک ترین ادله ی نو ساز بودن زبان فارسی به قصد مقابله با زبان قرآن است.

اثبات حیات و حضور زبان فارسی، پیش از طلوع اسلام، از محالات است.

در خراسان که پیوسته مرکز بزرگ تجمع یهود بوده؛ وسیع ترین کوشش برای دور کردن ایرانیان از متن و بطن اسلام پدید آمد. تمام تبلیغات خنده آور موجود در میان فارس ها در باب عظمت زبان فارسی و ذلت زبان عرب نیز از باب اختفای همین حقیقت است.

ولی برای محققى که بخواهد بوق اصالت این زبان را بزند و ساختگی بودن آن را علنی کند، کم و بیش قابل استفاده است. این حقیقت مطلقى است که زبان فارسی را یهودیان با استفاده از محدود لغاتی که در طول زندگی تبعیدی در افغانستان و ماورا خراسان و شرق ایران برای تبادل اطلاعات میان خود ساخته بوده اند، در فاصله ی میان قرن دوم تا چهارم، برای مقابله با رسوخ زبان عرب و انداختن ما به تعلیق فرهنگی کنونی، سر و سامان داده اند که برترین نمونه و سند آن یعنی شاهنامه ی فردوسی است.

{شاهنامه ی فردوسی در قالب حماسی با جغۀ آریایی تخیلی و مملو از عبارات و مفاهیم نژاد پرستانه؛ از حماسه های یهودی چون "اردشیر نامه" شاهین و "فتح نامه" عمرانی و "دانیال نامه" خواجه بخارانی کپی شده است.}

با این همه اینک سخن بر زمان ظهور زبان و اقوام ترک و فارس می گذرد تا معلوم شود هیچ یک از این دو قوم و ملت، پیش از پیدایش ناگهانی و از منظر تاریخی نامعقول دولت های عثمانی و صفوی، بر هیچ عنصر مادی، از قبیل سنگ و چوب و پوست و پایپروس و چرم و استخوان و پارچه، حتی کلامی به اندازه واژه ی نان، ننوشته و باقی نگذاشته اند و بنا بر این اصل مسلم هر ادعایی در باب دست خطی به ترکی و یا فارسی که دورتر از زمان صفویه و عثمانی عمر کرده باشد، جعل واضح است. این امر بدیهی را می توان با سپردن هر سطر نوشته ای با ادعای قدمت بیش از پنج قرن، به آزمایشگاه های تخصصی معتبر نیز اثبات کرد، که هیچ شخص و مرکزی از بیم رسوایی علاقه به انجام آن نشان نمی دهد.

چنان که مورخ در میان اقوام پیش از تجاوز هخامنشیان، برابر فهرست مندرج در کتیبه ی بیستون، به نام فارس و ترک بر نمی خورد. تا زمان رضا شاه، در لوای هیچ نامی، یادی از آنان در سرزمین ایران نبوده و در مرحله ی کنونی مستندی برای معتبر و بومی شمردن قدمت این قوم نداریم و چون از حضور فرهنگ ترک نیز در هیچ اندازه و امکانی در شرق میانه تا پیش از ظهور دولت عثمانی نشانه ی نیافته ایم، پس عاقلانه است قبول کنیم که ناگهان و به سببی که در دنبال خواهد آمد، در مقطع و منظوری معین، به چشم روشنی تاریخ، ناگاه دو قوم ترک و فارس با دو زبان گوناگون ولی با نحوه ی نگارش و الفبایی یگانه!!! در شرق میانه زاییده شده و ظهور کرده اند.

با دلایل عقلی لازم به مسلمین غرقه در احزاب بازی های بی بنیان مذهبی خواهیم گفت که تسنن و تشیع، همراه دو زبان مهاجر ترک و فارس، پدیده هایی نوظهور در دین کامل اسلام اند، که یکی را به اصطلاح عثمانیان و دیگری را به اصطلاح صفویه، تقریباً به طور همزمان و در این اواخر، به حوزه شمالی و شرقی حضور جغرافیایی اسلام، برای تضعیف زبان عرب، ممانعت از گسترش بیش تر و مؤثرتر مفاهیم قرآن و برداشتن خلوص از دین مبارک اسلام وارد کرده اند.

اینک و با این قرینه ها به جست و جوی تاریخ تولد زبان فارسی می رویم، که در قرن دهم هجری برای زبان گشایی و بیان، دست به دامان و وام بردار خط عرب شده است که در امتداد هزاره ی نخست اسلامی اندک اندک ابزار ابراز مقاصد و معانی در جهان اسلام شده است، گزینشی ناگزیر که بی اندک تاملی بر محقق معلوم می کند اگر زمان پیدایی گنجینه ی

د پانو شمیره: له 4 تر7

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

کنونی زبان فارسی را، بدون ضمیمه کردن خطی برای عرضه و بیان، تا قرون اولیه ی اسلامی امتداد می دهند و به عقب می برند، پس از دو حال خارج نیست، یا با عضوی از تیم تحقیق فرهنگی مردم ترک و فارس مواجهیم و یا با صاحب گفتاری که به غلط در دام و کار آموزش و فرهنگ غلطیده است.

«فریتس ولف، متولد ۱۸۸۴، از ایران شناسان آلمانی است که از جمله ی آثار او ترجمه ی کامل «اوستا» است که در سال ۱۹۲۰ در استراسبورگ انتشار یافت. آن گاه به کار بسیار دقیق و توان فرسای استخراج و تنظیم و تدوین واژه های شاه نامه پرداخت. و بیش از سی سال در نهایت بی چیزی در این کار شگرف صرف عمر کرد. به سبب یهودی بودن مقامات آلمان نازی به او امکان تدریس و فعالیت نمی دادند». (فریتس ولف، فرهنگ شاه نامه ی فردوسی، ص ۲۵)

بار دیگر، یهودی دیگری را می بینیم که برای زیر و رو کردن هستی و هویت مردم شرق میانه و تبلیغ دروغ نامه های ساخت کنبسه و کلیسا، عمرش را بر سر تعمیر اوستا و تدوین لغت شاه نامه ی فردوسی صرف کرده و چنان که مکتوب است تمام لغات و افعال و ضمائر و حروف اضافه و قیود و ترکیبات و دیگر اجزاء لغوی به کار رفته در شاه نامه ی فردوسی را به صورت فهرستی درآورده تا مثلاً معلوم شود که موصول که و یا حرف ربط واو چند بار و در کدام ابیات شاه نامه به کار رفته است. زمان سنجی دقیق آماده سازی او چنان بود که انتشار کتاب «فرهنگ شاه نامه فردوسی» فریتس ولف با هزینه دولت و وزارت امور خارجه ی آلمان، با برگزاری جشن های هزاره ی فردوسی در عهد رضا شاه مقارن شد.

با این همه بد نیست بدانیم حاصل کار ولف متضمن چه اطلاعاتی است و اگر می گویند زبان فارسی، که چیزی از حیات مقدم آن نمی دانیم و الگویی برای آن نداریم، با دیوان شاه نامه بار دیگر زنده شده، پس این نو حیات، که تمام یال و کوپال خود را در نمایش شاه نامه نشان داده، دارای چه قواره و قدرتی است و چون بیرون از لغات شاه نامه هنوز هم در زبان فارسی واژه ای نمی یابیم، مگر این که وام برداشته ای عمدتاً از زبان عرب باشد، گنجینه ی منحصر به فرد زبان فارسی جمع آمده در کتاب فردوسی، دارای چه ارزش گفتاری و کدام توان انتقال فرهنگ است!!؟

هیچ ترکیب و فعل و لغت و حرف و ضمیر و ادات و صورت و صیغه ای از فعلی را ندیده ام که در شاه نامه یافت شود و در فهرست ولف نیامده باشد. نتیجه این که فهرست ولف تمام دارایی لغوی زبان فارسی و مجموعه میراث و موجودی است که با آن به فارسی سخن می گوئیم و چون فقر دل خراش و ازگان فارسی مستندی معتبرتر و رسمی تر و مرسوم تر از فهرست ولف ندارد، پس بی تردید با این تعداد اندک کلام، ادای هیچ مطلبی میسر نیست مگر این که زبان و لغت و قوانین بیان عرب و زبان های دیگر را به استمداد بخوانیم. باری، از صفحه ی ۸۸۵ تا ۹۱۱ کتاب ولف ایندکس و ازگانی آمده، که مولف از شاه نامه استخراج کرده است، شامل تمام لغات و ترکیبات و افعال و ضمائر و نداها و حروف اضافه و نام ها و صفات مندرج در شاه نامه ی فردوسی. چه گمان می کنید؟ ۸۳۰۰ نمونه است، ده درصد آن ها لغات شاذ و بی معنا است، نظیر آرغده و ازغ و بزخفج و بندارسی و تخش و تسوغ و کرغ و جرنگ و درقه. ده درصد آن ها عربی است نظیر حاجت و حاصل و حدیث و حرب و حرص و حرمت و حسرت و حسد و حق و حکیم و و حکم و حمد و حور و حیدر. ده درصد آن فعل و مشتقات آن است. بیست درصد آن اسم اشخاص و مکان و جانوران و کوه و دشت و بیابان و دیگر عوارض جغرافیا است. بیست و پنج درصد آن ترکیباتی است چون آتش افروز و آتش پرست و آتشکده و آتشدان و از این قبیل، که اجزاء آن چون آتش و افروز و پرست نیز به طور مجزا در فهرست آمده است. پنج درصد آن حرف است و ادات، مانند این و آن و ار و اگر و از و بر و مگر و چه و چون و چند. و در حاصل گرچه این بررسی در مواردی نمونه هایی را به سود انباشتن بیش تر لغت نادیده گرفته، اما کتاب فردوسی نیز چون لغت نامه دهخدا و هر منبع دیگر، در نهایت امر زبان فارسی را صاحب قریب ۱۵۰۰ لغت می کند، که هیچ پیوند ماهوی و به اصطلاح زبان شناسانه در میان آن ها نمی یابیم و چندان بی ریشه که به مفهوم کامل و رایج، گویا از زیر بته به عمل آمده اند!!! حالا هرکسی می تواند امکانات این زبان شیرین را با هر زبان دیگری که می داند و می شناسد، مقایسه کند.

بدین ترتیب بدترین صورت و فرمت قضیه این است که زمان سرودن دیوان شاه نامه را به قرن چهارم هجری بکشانیم، آن گاه به صراحت اعتراف و سندی فراهم کرده ایم که نشان می دهد این زبان فارسی چون قند، که تا بنگاله می برده اند و شاید هم از بنگاله آورده باشند، از فرط خشکی ریشه، در طول ده قرن نتوانسته است واژه ای بر ۱۵۰۰ لغت شاه نامه

د پانو شمیره: له 5 تر7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

بیافزاید، زیرا اگر به طور مثال بگویید **قدرت**، در پلک برهم زدنی، **اقتدار** و **مقتدر** و **قادر** را برای برداشت های بعد در اختیار می گیرید، و لی اگر به جای قدرت **گفتید توانایی**، ادامه بنای بیان را باید با همان تک خشت بالا برید و چون خردمندان، این بته مردگی محض و دراز مدت را طبیعی نمی دانند، پس ابرومندان تر این که سرودن شاه نامه را از عهد قاجار، که زمان عرض اندام و حکم روایی واقعی این زبان است، به دورتر نبریم .

نزدیک هشتاد سال است که «فرهنگستان زبان فارسی» که در زمره ی دستک و دست ساخته هایی است، حاصل رسوخ عوامل یهود در دستگاه رضا شاهی، برای جان و هویت دادن زورکی به زبان ناتوان فارسی، عرق ریزان تلاش می کند و بخشی از بودجه ی فرهنگی ناچیز این مملکت را به خوش نشینانی می بخشد که در این مدت دراز، حتی ۸۰ واژه، یعنی سالی یکی، برای زبان فارسی تراش نداده اند، تا بگویم دخل و خرج شان برابر بوده است. انصاف باید داد که در این باره عذر فرهنگستان نشینان موجه است، زیرا با هیچ ترفندی نمی توان زبانی را که فاقد ساختار اتیمولوژیک است، به زایمان واداشت.

توان توضیح داد چه گونه از عقبه ی مولانا و سعدی و حافظ و منوچهری و عنصری و فردوسی و خیام، به شاعران بی نور و مایه ی عهد صفویه سهمی نرسیده است، مگر این که همان عهد به اصطلاح صفوی را آغاز ظهور زبان فارسی و مجموعه دفاتر شعر موجود را حاصل جعلیات پس از آن بدانیم.

بدین ترتیب این سروری کنونی، که فارس ها در زمینه های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی خواستارند، فاقد پیشینه های بومی و ملی و عقلانیت و اسناد تاریخی است. این یک توطئه ی معاصر برای ایجاد پراکندگی ملی و منطقه ای است که در مراکز سیاسی و فرهنگی وابسته به کمپانی هند شرقی، قریب ۱۶۰ سال پیش و از هنگامی که زردشتی بازی و باستان پرستی و کوروش شناسی را در آن خطه آغاز کردند، به وسیله ی وزارت امور خارجه ی انگلستان بنیان گذاری و برنامه ریزی و به زمان رضا شاه به ضرب و زور تفنگ و شکنجه و زندان و اعدام و به کمک طویله ای از روشنفکری مزدور و احمق و خریداری شده، عملی کردند. دریابید با چه سهولت از منطقه ای فاقد آثار حیات معمول آدمی یک ملت قدیم با فرهنگ متعالی بیرون کشیده اند. چنین اند سازندگان موهوماتی در ذهن ملتی که خود را صاحب تاریخ و ادبیاتی پر افتخار گمان می کند و بر اساس این گمان دیگران را زیر دست خود می پندارد.

مشتاقان حقیقت اشارات ضرور را گرفته اند و با صبر و متانت به دیگران منتقل می کنند. هنگامی که روشن فکری ملتی دچار کرختی و بی غیرتی فرهنگی می شود، جریزه و جرات تحقیق و انتقاد را از دست می دهد، بر خیال و اعمال و اندیشه های مستقل خود چوب حراج می زند، پس لاجرم عقل را از ورود به این گونه مطالب می هراساند و با بهانه جویی و لج بازی، برای تسکین خاطر، به مبالغه های بیمار گونه می افزاید.

سیاسنگ ! زور زدن برای جا انداختن در باره ی حافظ در قوطی عطاری و ادبیات فارسی بی هوده است.}

**خط (قلم)**، با نمایش گنجینه ای از پاپیروس نوشته های مصر، به خط عرب، و با تاکید بر آن چند نمونه ی تاریخ دار این برگ نوشته های باستانی، معلوم شد که خط عرب لااقل تا قرن ششم هجری هویت امروزی را نداشته، هنوز با نقطه و اعراب و تمایز لازم در اشکال حروف آشنا نبوده و از آن بهره نمی برده است.

مختصر این که ایستایی فن و فقدان نمایشات تکامل خط، در نمونه های پاپیروسی و نیز نحوه نگارش در سکه های اسلامی اعلام می کند که تا قرن ششم هجری، کاتب دولتی مصر و سر سکه ساز خلیفه، هنوز با اسلوب خط نسخ و رقا و غیره آشنا نبوده، بدون شک قرآنی نگاشته با شیوه نسخ را ندیده و حروف نگاری با علامت گذاری و هویت کامل کنونی را نمی شناخته و این نشانه ی روشنی است که تاریخ تدوین خط بالغ شده عرب را، لااقل به قرن هفتم هجری منتقل و امکان کتاب نویسی به زبان فارسی و عرب را قرون قابل توجهی به زمان ما نزدیک تر می کند.

اگر عرب هنوز در قرن سوم هجری هم، برابر نمونه ی فارسی و ده و صدها نظیر دیگر، که تا قرن ششم هجری تاریخ خورده اند، تکلیف علامت و نقطه گذاری بر حروف خود را روشن نکرده، پس آن شاعران فارسی گوی در هفت سده ی نخستین هجری، چه گونه به اسرار کاربرد خط فارسی، که وام دار خط عرب است، پی برده و با چه مقیاس و ملاک و از

روی کدام الگو حرف ی و ت و ن و ب می نوشته و با کدام علم و از روی چه سرمشق بر آن ها نقطه می گذارده اند؟! برای ختم کلام در باب ابطال دیرینگی زبان فارسی یک نکته بگویم و برداشت را به خواهان آن واگذارم: به کم چند هزار لت نوشته قرآنی و غیر قرآنی بدون اعراب و نقطه از قرن نخست تا قرن هفتم هجری در اختیار مراکز فرهنگی مسلمان و غیر مسلمان جهان است که مدارج رشد تدریجی نشانه های نحوی در خط عرب را نمایش می دهد، اما فارسی زبانان ناگهان و معجزه وار، بی این که یک نمونه متن فارسی بدون نقطه از هیچ دورانی نشان دهند، دواوین شعر از شاعران گوناگون و کتب پایه به این زبان و البته با الفبای بالغ شده و علامت خورده عرب، از قرون نخستین هجری عرضه می کنند!!!

اگر عرب در قرن ششم و آن هم در مرکز مصر و در میان صاحبان فن و فرهنگ و افزارمندان رسمی حکومت، هنوز برای کاف و قاف و نون و واو خود اسلوب واحد و امروزی نگارش را ندارد، پس مسلم است فارسیان که وام دار خط و حرف نویسی عرب اند، اگر در قرن چهارم هجری شاهنامه داشته اند پس باید از حروف بومی و سنتی بی علامت و بدون نقطه و نظم عرب بهره برده باشند، که برای غیر عرب و آن فارس های ادعا شده ی شاه نامه خواه و آن شاعر فردوسی نام شاه نامه سرا، قابل استفاده و ادراک نبوده است!

شاید سرانجام خردمندان این سرزمین تسلیم این حرف حساب شوند که هیاهوی تبلیغاتی موجود در باب توانایی های زبان و قوم فارس، از ابزارهای مراکز یهودی، برای تولید تفرقه میان بومیان ایران و مردم منطقه است. این گونه ابزارها، قرنی است روشن فکran و ناسیونالیست های بی ریشه و رضا شاه زاده ی ایران {پیروان طوطی صفت و بلبل زبان افغانی آن ها} را دائما تحریک می کند که با اتکاء به زبان ظاهرا شیرین خود و به پشتیبانی دیوان های شعری که ۷۰ درصد لغات کاربردی آن، که موجب حلاوت آن اشعار است، بهره برده از بنیان کلام عرب است، خود را از تمام فرهنگ های جهان و به خصوص از فرهنگ مردم عرب برتر بشمارد!!! آیا زمان آن نیست که به خردمندی باز آییم، خود را از تور افتخارات قلبی یهود بافته، که موجب جدال بی سبب با فرهنگ همسایگان و بل جهان است، نجات دهیم و به وحدت ملی و منطقه ای بیاندیشیم که دستور کار مبرم روز و روزگار آشوب زده ی دنیای کنونی ماست.

مردمی که از میان شان خردمندی چاره اندیش برنخیزد، ناگزیرند نیروی خود را در تجربه های گران و بی حاصل تاریخی هدر دهند.

.. ادامه دارد...

---

مأخذ - برگزیده از آثار متفکر بزرگ " ناصر پور پیرار " (تاملی در بنیان تاریخ ایران) .

---

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ